

بحث و فحوص و تحقیق و تتبع اشتغال دارند. هدف این است که راه‌ها و راهکارهایی بجویند که در نهایت منجر به همزیستی تمدن‌ها و صلح جهانی شود یعنی بنیان‌ها و بنیادها و اندیشه‌های کینه‌توزانه و دشمن‌آفرین را براندازد و در عوض «نهال دوستی» بنشانند و البته این امر در شأن کشوری دیرین و کهن مثل ایران است؛ کشوری که از قدیم در سایهٔ تساهل و مدارا ایش هموار کن راه دوستی کشورهای و ملت‌ها بوده است. بویژه در پرتو اندیشه‌های والای عرفانی همچنان مبشر اندیشه یگانگی و وحدت انسان‌ها بوده است و هرگز دست از تبلیغ این اندیشه برنداشته است که انسان‌ها همگی فرزندان یک پدر و مادر و همه میوه‌های شیرین یک درختند و در سایهٔ اکسیر عشق و کمد محبت می‌توانند به همدلی و وحدت فطری خویش دست یابند. البته ناگفته نماند که اندیشه‌های وحدت‌بخش و همدلانه در غرب نیز از دیرباز پیروان و طرفدارانی داشته است.^۲

در اهمیت موضوع

در مورد لزوم و اهمیت بحث «تمدن»، تی. اس. الیوت شاعر بلند آوازهٔ معاصر انگلیسی می‌نویسد: در شرایط فعلی عادی می‌نماید که هر کس که خواهان هر نوع تغییر اجتماعی، یا هر نوع دگرگونی نظام سیاسی، یا هر گونه توسعهٔ آموزش همگانی یا هر نوع گسترش خدمات اجتماعی است با اطمینان ادعا کند که روش او منجر به اصلاح و ارتقاء فرهنگ خواهد شد.

بعضی وقت‌ها فرهنگ یا تمدن در مرحلهٔ اول اهمیت قرار داده می‌شود و به ما می‌گویند آن‌چه نیاز داریم و باید داشته باشیم و به دست خواهیم آورد، «تمدنی جدید» است. . . .

هارولد لاسکی در ۱۹۴۴ تأیید کرده بود که جنگ جهانی دوم به خاطر ایجاد یک «تمدن جدید» بوده است.

هر نوع تغییری که ایجاد می‌کنیم قصدش فراهم آوردن تمدنی جدید است که از ماهیت آن بی‌خبریم و هیچ یک از ما در آن خشنود نخواهد بود. . . . تمام آنچه را دل‌نگرانی به‌خاطر تمدن می‌تواند در دستور کار مقرر دهد، این است که

شرمنده آنکه راه بر این کاروان گرفت

ساموئل هانتینگتون مدیر مرکز مطالعات استراتژیک دانشگاه هاروارد، با نوشتن مقالهٔ جدال برانگیز خود «بر خورد تمدن‌ها» در فصلنامهٔ «فارین افیرز» شمارهٔ تابستان ۱۹۹۳ بحثی پردامنه برانگیخت. او در مقالهٔ خود هفت یا هشت تمدن اصلی یعنی تمدن اسلامی، کنفوسیوسی، غربی، ژاپنی، هندو، اسلاو-ارتدکس، آمریکای لاتین و احتمالاً آفریقا را بر شمرده و پیش‌بینی کرد که جنگ‌های آینده در امتداد خطوط گسل میان این تمدن‌ها روی خواهد داد.

هانتینگتون سپس در پاییز همان سال و در همان فصلنامه و سپس در چند سخنرانی متعاقب آن، به دفاع از فرضیهٔ خود پرداخت. بنا به اظهار «دیوید نیوسام» معاون سیاسی سابق وزارت امور خارجهٔ آمریکا و رئیس فعلی مرکز مطالعات دیپلماسی دانشگاه جورج تاون «در طول عمر شورای روابط خارجی هیچ مقاله و نوشتار سیاسی به اندازهٔ مقالهٔ هانتینگتون تجدید چاپ نشده و چنین واکنش گسترده‌ای در سطح جهان نداشته است.»^۱ در ایران، نظریهٔ «بر خورد تمدن‌ها» به همت ماهنامهٔ اطلاعات سیاسی - اقتصادی پا به محافل علمی نهاد و واکنش‌های متعددی برانگیخت. شماری از بزرگان به نقد و بررسی آن همت گماشتند. امروزه اگر چه به ظاهر این بحث فروکش کرده است اما از آنجا که اندیشهٔ بدیل و نقیض آن یعنی «گفتگوی تمدن‌ها» به همت رئیس‌جمهور ایران - آقای خاتمی - مطرح شده است، برای ما ایرانیان این موضوع همچنان زنده و پویا و جذاب است.

در سطح جهانی نیز گفتگوی تمدن‌ها جای پای خود را بر سرزمین اندیشه‌ها گذاشته است تا آنجا که سال ۲۰۰۱ را سال گفتگوی تمدن‌ها نامیده‌اند. از این روی موضوع «بر خورد تمدن‌ها» در شکل متناقض آن یعنی گفتگوی تمدن‌ها همچنان یکی از موضوعات اساسی و محوری است و در ایران شاید بیشتر از هر جای دیگر دنیا نهادینه شده باشد به طوری که هم‌اکنون جمعی از مشتاقان و صاحب‌نظران در مرکز گفتگوی تمدن‌ها به

به مناسبت سخنرانی آقای سید محمد خاتمی در اجلاس «گفتگوی تمدن‌ها» در سازمان ملل متحد

از رویارویی تمدن‌ها تا گفتگوی تمدن‌ها

دکتر علی اکبر امینی

تمدن خود را اصلاح کنیم چرا که نمی‌توانیم تمدنی دیگر را متصور شویم.^۳

به‌همین دلیل بحث و بررسی در مورد هر يك از ابعاد تمدن، امری حساس و خطیر و جزو مباحث کلیدی بویژه در حوزه روابط بین‌الملل است.

کلی‌ترین تقسیم‌بندی که می‌توان از نظریه‌های روابط بین‌الملل‌ها ارائه کرد این است که این روابط یا به‌حالت صلح مربوط می‌شود یا به‌حالت ستیز و نظریه‌پردازان در این وادی نیز به‌همین اعتبار یا «فیلسوفان جنگند» یا نظریه‌پردازان صلح.

پیش از قرن هیجدهم نظراتی که در زمینه روابط بین‌الملل ارائه می‌شد بر تصویر ساده‌ای مبتنی بود که جنگ و صلح را چون تناوب یا اُفت و خیز به‌ظاهر بی‌پایان کشمکش قدرت‌های سیاسی رقیب نشان می‌داد. در این تصویر تنها دو استثنای یکسره متفاوت وجود داشت: یکی رؤیای ایجاد يك امپراتوری جهانی که در آن به‌دنبال فتح عمومی سراسر آن‌چه «جهان شناخته‌شده» نامیده می‌شد صلح دائمی برقرار می‌گشت و دیگری کابوس فرورفتن تمامی جهان در کام جنگ برون‌مرزی و درون‌مرزی، در يك «دوران آشوب» چنان فراگیر که هیچ‌بخش یا جنبه‌ای از زندگی انسان از گزند آن در امان نماند.^۴

پس می‌توان گفت گروهی جنگ را در روابط بین‌الملل يك قاعده پنداشته‌اند و صلح را يك استثنا به‌شمار آورده‌اند و گروهی به‌عکس. «کانت» فیلسوف صلح است و ماکیاوِل نظریه‌پرداز جنگ.

در زمان ما، جهان در معرض مخرب‌ترین جنگ‌ها بوده است. به قول آلوین تافلر: «عده کمی می‌دانند که بسته به نحوه دست‌بندی ما، بین ۱۵۰ تا ۱۶۰ مورد آتش جنگ و برخورد از زمان صلح در ۱۹۴۵ به بعد در گوشه و کنار جهان زبانه کشیده است و (همچنین) شمار سربازانی که در این جنگ‌ها کشته شده‌اند ۷،۲۰۰،۰۰۰ نفر می‌باشد. این رقم تنها برای کشته‌هاست نه برای زخمی‌ها، شکنجه‌شدگان یا معلولان.»^۵ استمرار این جنگ‌ها موجودیت و بقای تمدن را زیر سؤال می‌برد. به‌همین دلیل شمار زیادی از اندیشمندان و متفکران نگرانی خویش را از این وضع پنهان نداشته‌اند. در این میان وظیفه همگان است که برای بقا و دوام تمدن و جلوگیری از انهدام آن سهم

تعریف تمدن^۳

از «تمدن» تعاریف مختلفی شده است. در لغت پارسی تمدن از واژه مدینه گرفته شده است. مفهوم لغوی آن شیوه زندگی شهری و اجتماعی است و چون لازمه زندگی اجتماعی رعایت بعضی آداب و آیین‌هاست، معنی مجازی تربیت و آداب‌دانی نیز از آن ارائه شده است. لیکن در دوران جدید واژه تمدن مفهوم اصطلاحی جامع‌تر و وسیع‌تر پیدا کرده است و آن معادل است با مفهومی که واژه Civilisation در فرانسه و Civilization در انگلیسی دارد.

خود واژه مورد بحث از Civilis لاتینی آمده است که به معنای شهروند است. این می‌نماید که در هر حال پیوندی میان مفهوم تمدن و شهرنشینی برقرار است. سیویلیزاسیون در اروپا مانند واژه تمدن در ایران قدمت چندانی ندارد. در سال ۱۷۷۲ دکتر جانسون Samuel Johnson (۱۷۰۹-۱۷۸۴) ادیب انگلیسی که در سال ۱۷۵۵ لغت‌نامه انگلیسی خود را منتشر کرد و نخستین لغت‌نامه دقیقی بود که در این زبان نوشته می‌شد، از آوردن این واژه در کتاب لغت خود خودداری ورزید، زیرا به نظرش واژه‌ای من در آوردی می‌آمد. در ۱۸۳۵ بود که این کلمه نخستین بار وارد کتاب لغت فرانسه شد.^۶

ویل دورانت در کتاب لذات فلسفه این پرسش را مطرح می‌کند که «تمدن چیست؟» سپس در جواب می‌گوید: ترکیبی است از امنیت، فرهنگ، نظم و آزادی.^۷

فیلسوفان قرن هیجدهم اروپا تمدن را چنین تعریف می‌کردند: تمدن عبارت است از سازمان‌ها و آیین‌هایی که بتواند نظم و صلح و سعادت برابر را بر جهان حاکم سازد. این نیز کافی نیست باید زمینه مساعدی برای تعالی فکری و ذوقی و اخلاقی انسان فراهم نماید. خلاصه آن که پیروزی روشنائی‌ها را بر تیرگی‌ها موجب گردد. تمدن نتیجه اموری است که در آن واحد هم جنبه آرمانی دارند و هم جنبه واقعی، هم منطقی و هم طبیعی، هم انتقادی و هم حساب شده... امروز مفهومی که از تمدن گرفته شده است

○ پیشگامی در راه همزیستی تمدن‌ها و صلح جهانی، در شأن کشوری کهن چون ایران است، کشوری که از دیرباز در پرتو تساهل و مدارایش هموار کن راه دوستی کشورها و ملت‌ها، و بر پایه اندیشه‌های والای عرفانی مبشر اندیشه یگانگی انسانها بوده است.

نالمنی پایان پذیرفته باشد. چه فقط هنگام از بین رفتن ترس است که کنجکاو و احتیاج به ابداع و احترام به کار می‌افتد و انسان خود را تسلیم غریزه‌ای می‌کند که او را به شکل طبیعی به راه کسب علم و معرفت و تهیه وسایل بهبود زندگی سوق می‌دهد.

تمدن تابع عواملی چند است که یا سبب تسریع در حرکت آن می‌شود یا آنها را از سیری که در پیش دارد، باز می‌دارد.^{۱۱}

پیشینه:

اگر چه اصطلاح رویارویی تمدن‌ها تنها در چند سال اخیر وارد قاموس سیاست شده است، اما خود ریشه در گذشته دارد. رویارویی تمدن‌ها روی دیگر سکه تماسی است که بین شرق و غرب برقرار بوده است. به‌طور مشخص: «اولین بار امپراتوری هخامنشی بین قرن چهارم تا ششم پس از میلاد بر خورد مردم شرق و غرب، تبادل افکار و تکنولوژی‌ها و انتقال دوسویه زبان‌ها و ادبیات را ممکن ساخت. مردم بسیاری از نقاط گیتی و از راه‌های ساخته‌داریوش شاه به پرسیولیس پایتخت امپراتوری جلب می‌شدند.»^{۱۲} در اواخر قرن چهارم پیش از میلاد به دنبال پیروزی‌های اسکندر که به سقوط امپراتوری هخامنشی انجامید تماس‌های شرق و غرب آسان شد. در زمان او فرهنگ یونان از طریق انسان‌ها، افکار و تکنولوژی، هنر و معماری و نمایش و شعر و موسیقی... به آسیا منتقل شد اما این انتقال یکسویه نبود. اسکندر و محققانی که او را همراهی می‌کردند با فیلسوفان آسیایی آشنا شدند و افکار و عقاید آنها را همراه با خراج‌های طلا، دام و مصنوعات که دنیای باستان را غنی ساخت به یونان بردند.

دوران‌های مختلف تحول و تکامل تمدن

برای تمدن نیز همانند بسیاری از پدیده‌های دیگر دوران‌های مختلفی در نظر گرفته‌اند. به بیان

عبارت است از مجموع خصوصیات و دستاوردهای فکری و ذوقی و اخلاقی و آیین‌های معنوی و مادی يك جامعه. یعنی در واقع هر آنچه برای زندگی اجتماعی و شهری پیشرفته لازم است اعم از تأسیسات و تشکیلات عمومی و قوانین و جلوه‌های علمی و هنری، همه در حوزه تمدن قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر تمدن ناظر است به برآوردن نیازهای مادی و معنوی بشر در زندگی اجتماعی. تمدن حالت نیست، عمل است؛ مجموع کردارهایی است که زندگی صلح‌آمیز همراه با ظرافت و حسن ذوق را تسهیل می‌کند.

از این رو «در يك معنا تمدن را مرادف با پیشرفت گرفته‌اند و قومی را متمدن می‌دانند که از لحاظ مادی و معنوی به درجه پیشرفته‌ای از زندگی اجتماعی دست یافته باشد.»^۸

فوکو تسواو ایو کیوشی اندیشمند ژاپنی قرن نوزدهم در تعریف تمدن می‌گوید:

«تمدن هم به دسترسی به رفاه مادی و هم به اعتلای روح بشری اشاره دارد. هم به معنی فراوانی نیازمندی‌های روزانه است و هم به معنای احترام گذاشتن به پالایش بشری. اگر تنها بخش نخست برآورده شود آیا می‌توان آن را تمدن نامید؟ از سوی دیگر آیا اعتلای روحی را به تنهایی می‌توان تمدن نامید؟»^۹

آلین تافلر می‌نویسد: «واژه تمدن ممکن است به‌ویژه برای گوش آمریکایی پر آب و تاب باشد اما هیچ‌واژه دیگری این همه موضوعات گوناگون مانند تکنولوژی، زندگی خانوادگی، مذهب، فرهنگ، سیاست، تجارت، سلسله‌مراتب، رهبری، ارزش‌ها، اخلاق جنسی و معرفت‌شناسی را به شایستگی دربر نمی‌گیرد.»^{۱۰}

جامع‌ترین و کامل‌ترین توصیف تمدن را ویل دورانت در اثر گرانقدرش تاریخ تمدن می‌آورد: تمدن را می‌توان به شکل کلی آن عبارت از نظم اجتماعی دانست که در نتیجه وجود آن خلاقیت فرهنگی امکان‌پذیر می‌شود و جریان پیدا می‌کند. در تمدن چهار رکن و عنصر اساسی می‌توان تشخیص داد که عبارتند از پیش‌بینی و احتیاط در امور اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و کوشش در راه معرفت و بسط هنر. ظهور تمدن هنگامی امکان‌پذیر است که هرج و مرج و

○ نخستین بار
امپراتوری هخامنشی در
فاصله سده‌های چهارم تا
ششم پس از میلاد زمینه
تماس مردمان شرق و
غرب، تبادل افکار و
تکنولوژی‌ها و انتقال دوسویه
زبانها و ادبیات را فراهم
ساخت.

دیگر، تمدن نیز به تناوب دوران‌های رکود و رونق و کمال داشته است. از آنجا که زندگی بشر پیوسته در تغییر و تحول بوده است، تمدن نیز از این پویایی تبعیت کرده و کوشیده است خود را با اوضاع و احوال تازه زندگی و زندگی تازه منطبق سازد. از این روی تمدن هم پیوسته در تحرك و در تغییر بوده است.

صاحب‌نظران عصر تمدن را به شش دوره تقسیم کرده‌اند:

۱- يك ميليون سال تا سه هزار سال پیش از میلاد؛

۲- از سه هزار سال تا پانصد سال پیش از میلاد (تمدن‌های بین‌النهرین، مصر، شمال هند و چین)؛

۳- دوره کلاسیک (کهن) از پانصد سال قبل از میلاد تا پانصد سال بعد از میلاد (یونان، روم و ایران)؛

۴- دوره رکود. از پانصد تا هزار و پانصد بعد از میلاد؛

۵- دوره رستاخیز (رنسانس) از هزار و پانصد تا هزار و نهصد؛

۶- دوره بحران. از شروع قرن بیستم که دوره استیلای فن بر زندگی بشر است تا کنون.

لازم به یادآوری است که این تقسیم‌بندی بیشتر توسط غربی‌ها معمول و متداول گردیده است و خالی از ایراد نیست. به عنوان مثال دوران چهارم که دوران رکود نامیده شده مقارن دورانی است که تمدن اسلامی رواج یافته و ارزش‌های خاص خود را به جهان عرضه داشته است.

البته هانتینگتون ریشه‌های بحث را تا این حد به عقب بر نمی‌گرداند. به عقیده او: «نزاع بین ملت‌ها جایگزین جدال پادشاهان و حاکمانی شد که به پشتوانه قوانین الهی بر زمین حکم می‌راندند. بعد از جنگ جهانی اول و انقلاب بلشویکی شاهد بروز نوع جدیدی از درگیری یعنی درگیری ایدئولوژیک هستیم. در این دوران کمونیسم و ناسیونال سوسیالیسم و دموکراسی‌های لیبرال در مقابل هم قرار می‌گیرند. در تمام دوران جنگ سرد شاهد جدال دو اردوی متخاصم بودیم که اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا سخنگویان آنها بودند. با فروپاشی دیوار برلین و سقوط کمونیسم نوع دیگری از تقابل پدیدار خواهد شد که همان رویارویی تمدن‌ها است.»^{۱۳}

اصولاً تمام اندیشمندانی که در عرصه روابط بین‌الملل واقع بین نامیده شده‌اند، معتقد به اصالت جنگ و شرارت جبلی بشر هستند و هانتینگتون آخرین فرد این سلاله است! پس به واقع حرف تازه‌ای مطرح نمی‌کند. آنچه موجب شد نظریه او از شهرت خاصی برخوردار شود، یکی شهرت خود نویسنده است و دیگری بلوک‌بندی نسبتاً جدید او. هرچند جنگ‌های صلیبی کم و بیش بین همین دو بلوک مطرح شد لیکن حرف هانتینگتون به این علت موجی از عقاید موافق و مخالف برانگیخت که در زمانی مطرح شد که اسلام‌گرایی و بویژه بنیادگرایی اسلامی در جهان مطرح شده است. به هر حال می‌توان گفت که: «کار او تصویره کردن نگرانی‌های مردم عامی در اروپا و آمریکا است. از این نظر افرادی که در جستجوی شغل از سواحل جنوبی مدیترانه یا آفریقا به فرانسه می‌آیند، تبدیل به سپاهیان تعلیم دیده صلاح‌الدین ایوبی می‌شوند.»^{۱۴}

اما به يك اعتبار دیگر نیز حرف هانتینگتون چندان تازه نیست، زیرا اندیشه او نقطه مقابل اندیشه فوکویاما است که عقیده دارد «تعارض و جدال دیگر در زمان ما وجود خارجی ندارد زیرا با فروپاشی کمونیسم، جهان دیگر سراسر غربی و يك کاسه و هماهنگ شده است.»^{۱۵}

هانتینگتون هشدار می‌دهد که این تعارض و تضاد نه تنها از بین نرفته بلکه حادث‌تر و وسیع‌تر و خطرناک‌تر شده است، چون ایدئولوژی متخاصم غرب یعنی کمونیسم جای خود را به دو ایدئولوژی دیرینه و عمیق و مبارزه‌جو که در مرحله اول اسلام و در مرحله دوم کنفوسیوس‌سیسم است داده است. این عبارت که «اسلام دارای مرزهای خونین است»^{۱۶} به روشنی مبین همین اندیشه اوست. در عین حال بین این دو اندیشه متضاد یعنی «پایان تاریخ» و «برخورد تمدن‌ها» يك وجه مشترك وجود دارد و آن عقیده به برتری تمدن غربی است.

به گفته یکی از جامعه‌شناسان: «فرضیه داروین درباره تطوّر انواع و انتخاب اصلح در مورد جانوران دلیل و درک تازه‌ای به دست علما و فلاسفه دو قرن اخیر مغرب زمین داد تا مفهوم تطوّر را به تمام تمدن‌ها و فرهنگ‌ها تعمیم دهند و عملاً انسان غربی و تمدن غربی را پیشرفته‌ترین انسان‌ها و

○ هیچ واژه‌ای چون «تمدن» این همه موضوعات گوناگون مانند تکنولوژی، زندگی، خانواده‌گی، مذهب، فرهنگ، سیاست، تجارت، سلسله‌مراتب، رهبری، ارزشها، اخلاق جنسی، معرفت‌شناسی و... را به شایستگی دربر نمی‌گیرد.

کاملترین تمدن‌ها به حساب آورند.»^{۱۷}

بعضی از غربیان سلطه‌جو در سال‌های بعد دار و نیسم اجتماعی را در قالب‌های دیگری به کار گرفتند که از آن جمله می‌توان از نظریه «غیریت» نام برد.

غیریت‌پروری،

نمادی از برخورد تمدن‌ها

موضوع «غیریت» نخستین بار به وسیله میشل فوکو فیلسوف نامی معاصر فرانسوی در علوم اجتماعی و فلسفه سخته و پخته و پرداخته گردید. فوکو غیریت را یکی از مفاهیم تبعیض‌گرایانه جوامع غربی نامید که بر اساس آن مخالفان هنجارهای رایج، به حاشیه رانده می‌شوند و در نهایت از جامعه طرد می‌شوند.^{۱۸}

پس از فوکو شاگرد و مریدش ادوارد سعید به غیریت بعنوان یک اندیشه استعماری پرداخت. در حقیقت سعید آن را برای تبیین گفتمان بین شرق و غرب به کار گرفت، یعنی آن را از جوامع داخلی به جوامع خارجی کشاند. به اعتقاد سعید، غیریت یعنی انگشت نهادن بر تمایزها و تفاوت‌های جنسی، نژادی، تاریخی و جغرافیایی، به این معنی که «غرب» برتر است و بالاتر و فراتر و «شرق» پست‌تر و فروتر!

در دوران جنگ سرد، غیریت در سیاست خارجی دو ابرقدرت جایگاه ویژه‌ای داشت. در آمریکا در دوران «مک‌کار تیسم» بر گفتمان روابط خارجی حاکم بود (۱۹۵۴-۱۹۵۱) و در شوروی در دوران استالین تعیین‌کننده سیاست خارجی رژیم سوسیالیستی.

آلبر ممی کارشناس برجسته مسائل اجتماعی جهان سوم در کتاب مشهورش **چهره استعمارگر**، **چهره استعمارزده** به همین مسأله می‌پردازد. به گفته او استعمارگر پیوسته تنور برتری خود و فروتری استعمارزده را می‌تاباند. از خود چهره‌ای باشکوه ترسیم می‌کند و از استعمارزده چهره‌ای پست.^{۱۹} غیریت در مباحث مربوط به مدرنیسم و پسامدرنیسم نیز مطرح شده است. مدرنیست‌ها

پیوسته دست به متمایزسازی می‌زنند و بین مفاهیم و مقولات مختلف خط فاصله ترسیم می‌کنند؛ از مسائلی همچون: مرکز / پیرامون، تداوم / تغییر، فردی / جمعی، واقعی / ایدئولوژیک، عمیق / سطحی، مردانه / زنانه و... سخن به میان می‌آورند اما پسامدرنیسم و پساستخارگرایی مدعی است که این تمایزات و مرزبندی‌ها در نهایت به غیریت و تبعیض می‌انجامد و حد‌نهایی آن جنگ و برخورد و حتی تلاشی تمدن‌بشری است.^{۲۰}

فشرده و عصاره نظریه غیریت را در این جمله به یادماندنی پاسکال می‌توان یافت: «جای من در آفتاب، این است سر آغاز و تصویر غصب تمام کره ارض.»^{۲۱}

آن عده از دولتمردان و دولت‌مندان و نظریه‌پردازانی که به دام امپریالیسم فرهنگی افتاده‌اند، در نهایت حامیان ماشین جنگی هستند، زیرا چنان که گفتیم افراط در غیریت‌پروری نتیجه‌ای جز برخورد و جنگ افروزی ندارد. اما هرگز نباید چنین تصور کرد که تمام کسانی که در غرب هستند از دیرزمان چنین اندیشیده و گفته کرده‌اند!

بویژه رادمردانی در عرصه اندیشه و عالم علم بوده و هستند که به بشریت بعنوان یک کل به هم پیوسته و وابسته نگریسته‌اند و بر فراز مرزهای جغرافیایی و تاریخی ایستاده‌اند. آنان به یک ملت و یک کشور و یک دولت وابسته بوده‌اند و آن دولت - شهر - دنیا و بشریت بوده است نه غرب و نه شرق و نه «من» و نه «تو» بلکه ما و همه ما و همه سرزمین‌ها! از ویل دورانت گرفته تا هانری کربن و تانیکلسون و گوته و لامارتین و اینشتین و نیوتن و پاسکال و کانت! جانمایه کلام آنان این بیت یغمای نیشابوری است:

بیا به شهر عشق که تا کس نپرسد مان
تو از کدام دیاری من از کدام دیار

مروری بر گفته‌های هانتینگتون:

عصاره و لب و لباب بحث او چنین است: هویت تمدنی به گونه روزافزون در آینده اهمیت خواهد یافت و جهان تا اندازه زیادی بر اثر کنش و واکنش بین هفت یا هشت تمدن شکل خواهد گرفت.

○ ویل دورانت: ظهور تمدن هنگامی امکان پذیر است که هرج و مرج و ناامنی پایان پذیرفته باشد؛ چه فقط هنگام از میان رفتن ترس است که کنجکاو و حس‌نیاز به ابداع و احترام به کار می‌افتد و انسان خود را تسلیم غریزه‌ای می‌کند که او را به شکل طبیعی به راه کسب علم و معرفت و تهیه وسایل بهبود زندگی سوق می‌دهد.

این تمدن‌ها عبار تند از:

۱- تمدن غربی؛

۲- تمدن کنفوسیوسی؛

۳- تمدن ژاپنی؛

۴- تمدن اسلامی؛

۵- تمدن هندو؛

۶- تمدن اسلاو-ارتدوکس؛

۷- تمدن آمریکای لاتین؛

۸- احتمالاً تمدن آفریقایی.

مهمترین درگیری آینده در امتداد خطوط گسل فرهنگی که این تمدن‌ها را از هم جدا می‌کند، رخ خواهد داد.^{۲۲} به گفته او:

در مبارزات ایدئولوژیک و طبقاتی مسئله کلیدی این بود که «شما در کدام طرف هستید؟» و افراد می‌توانستند سمت و سو اختیار کنند و تغییر دهند و این کار را می‌کردند. در رویارویی تمدن‌ها پرسش این است که «شما کیستید؟» این چیزی است که عوض شدنی نیست و همان‌طور که می‌دانیم از بوسنی گرفته تا قفقاز و سودان پاسخ نادرست به این پرسش می‌تواند به معنی فرورفتن گلوله‌ای در سر باشد. مذهب حتی بیش از قومیت افراد را از هم متمایز می‌سازد. یک نفر می‌تواند نیمه‌فرانسوی و نیمه‌عرب باشد و حتی تابعیت مضاعف داشته باشد ولی نیمه مسیحی و نیمه مسلمان بودن بسیار دشوار است.^{۲۳} حسین نصر نکات اصلی گفتار هانتینگتون را به صورت زیر بر شمرده است:

۱- نبرد ایدئولوژیک به پایان رسیده است؛

۲- نظر مهم دیگری که هانتینگتون عرضه می‌کند این است که به عکس آنچه در سالیان گذشته گفته شده و همه صحبت از نظام تازه جهانی می‌کنند اصولاً دنیا به سوی یک تمدن واحد پیش نمی‌رود. این صحیح نیست که تصور کنیم به زور از جزیره‌های دور دست اندونزی گرفته تا دهات افغانستان مردم می‌توانند مک‌دونالد بخرند و به سی.ان.ان. گوش دهند و این که تمدن واحد دنیا را خواهد گرفت؛

۳- نتیجه دیگری که از حرف‌های هانتینگتون گرفته می‌شود و فوق‌العاده خطرناک است این است که نه تنها امکان برخورد تمدن‌ها همیشه هست

بلکه جلوگیری از چنین برخوردهایی در واقع امکان‌پذیر نیست؛

۴- آرای هانتینگتون موجب تضعیف ناسیونالیسم می‌شود؛

۵- آخرین بخش از نظریات هانتینگتون که واقعاً خطرناک است به خطر اتحاد تمدن اسلامی و کنفوسیوسی و تبانی آنها در برابر غرب اشاره دارد. او می‌گوید در وضع فعلی تبانی سایر تمدن‌ها مهم نیست ولی تبانی این دو تمدن می‌تواند غرب را از پای درآورد. البته بعداً ممکن است ژاپن و چین نیز با هم متحد شوند که در آن صورت وضع بسیار خطرناکتر خواهد شد.^{۲۴}

نقد آرای هانتینگتون:

گفته‌های هانتینگتون واکنش‌هایی گسترده هر چند نه به اندازه واکنش‌ها در برابر نظریه «پایان تاریخ» برانگیخت. گسترده‌ترین شکل آن سمینار جهانی پاکستان در اسفندماه ۱۳۷۳ بود. در این اجلاس متفکران مسلمان به نقد نظریات او دست زدند. اما گفتنی است که در بین هم‌مشریان خود او نیز منتقدانی یافت شدند که برژینسکی از سرشناس‌ترین آنان بود. به عقیده برژینسکی سکولاریسم عنان گسیخته حاکم بر نیمکره غربی در درون خود نطفه ویرانی فرهنگ غربی را می‌پرورد. از این رو آنچه برتری غرب را در معرض زوال قرار می‌دهد، همین سکولاریسم است نه رویارویی تمدن‌ها. به قول اقبال:

یورپ از شمشیر خود بسمل فتاد

زیر گردون رسم لادینی نهاد
به گفته برژینسکی: «آنچه باید موجب نگرانی باشد، فساد درونی نظام غربی است که نه تنها رهبری آمریکا بلکه سرانجام فرهنگ آمریکا را بعنوان معیاری برای دیگران از بین می‌برد.»^{۲۵}
برژینسکی دیدگاه هانتینگتون نسبت به حقوق بشر را بعنوان معیاری برای نمایش شکاف‌های موجود میان تمدن‌ها مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید:

باید خیلی مواظب بود، موضعی اتخاذ نشود که براساس آن اسلام خودبه‌خود دشمن غرب یا مخالف حقوق بشر قلمداد گردد... با نگرش

○ فرضیه داروین در دو قرن اخیر برخی از علما و فیلسوفان مغرب‌زمین را به این راه کشانده که مفهوم «تطور» را به همه تمدن‌ها و فرهنگ‌ها تعمیم دهند و عملاً انسان غربی و تمدن غربی را پیشرفته‌ترین انسانها و کاملترین تمدن‌ها به حساب آورند.

تمدن غربی به نحوی همه‌جانبه تمدن اسلامی و تمدن جنوب شرقی آسیا را به کنش و واکنش واداشته است! ژاپن نخستین کشوری بود که به تقلید غرب دست به وضع و تصویب قانون اساسی زد و پس از او ایران چنین کرد. البته تمدن اسلامی و تمدن شرق آسیا گاهی واکنش یکسانی داشته‌اند و گاهی متفاوت عمل کرده‌اند. کشورهای جنوب شرقی آسیا و به طور کلی خاور دور چندی سیاست درهای بسته را دنبال کردند تا تمدن خویش را دست نخورده و خالص نگه دارند و تا آنجا که ممکن است از گزند تمدن غربی در امان بمانند اما این سیاست را بعدها رها کردند زیرا آنرا غیر عملی دانستند تا آنجا که به نظر می‌رسد اینک دیگر آن سیاست را یکسره رها کرده‌اند. بسیاری از کشورهایی که غیر کمونیست بوده‌اند، صلاح و صواب خویش در آن دیده‌اند که هر چه بیشتر به غرب نزدیک شوند! خود معتقدند که این نزدیکی و آمیزش موجب ترقی آنها می‌شود:

«آن کشورهای آسیایی که موفق بوده‌اند، یعنی کشورهای جنوب شرقی آسیا (ژاپن و اژدهاها، کوچک و بچه‌بیرها) توهمی در مورد هویت خود ندارند. آنها به خوبی می‌دانستند که فقط یک دنیا وجود دارد (دنیای مدرنیته). این دنیا مفهومی انتزاعی نیست بلکه کلیتی است بخش‌ناپذیر که توسط غرب اختراع شده است. برای بقا در این دنیای رقابت‌سهمگین، راهی جز مدرن شدن نیست.»^{۳۰}

شکی نیست که اختلاط و آمیزش تمدن غربی و کنفوسیوسی در ترقی آنها مؤثر بوده است. به قول او کتاویو یاز نویسنده و شاعر نامدار مکزیکی و برنده جایزه نوبل:

«(توسعه) ژاپن مؤید این گفته‌ارسطو است که ابداع واقعی با تقلید آغاز می‌شود.»^{۳۱}

در عین حال این ترقی و توسعه خالی از خلل نبوده است. در واقع همان نابسامانی‌های حاکم بر تمدن غربی‌گرایانگیر این کشورها نیز شده است و این خود انتقاداتی را برانگیخته است. نویسنده کتاب بحران دنیای متجدد می‌نویسد:

امروزه این شرقیان هستند که کم و بیش یکسره مغربی شده‌اند، احکام و سنن آسمانی خود را رها کرده‌اند تا جمیع کجروی‌های روح‌تجدد را

وسیعتر به مفهوم حقوق بشر می‌توان جوامع مذهبی مبتنی بر اخلاق اسلامی را در زمره جوامعی دانست که در آن مآلاً انسانیت افراد بعنوان یک وجود کامل و نه صرفاً بعنوان عامل سیاسی یا اقتصادی محترم شمرده می‌شود. البته با اسلام ستیزه‌جو و برخی تندروی‌های آن نمی‌توان کنار آمد.^{۲۶}

دیگر منتقد (رویارویی تمدن‌ها) فوآد عجمی استاد دانشگاه جان‌هاپکینز است. وی نظریات هانتینگتون در مورد نقش دولت ملی و نیز نادیده گرفتن سکولاریسم هندی را مورد انتقاد قرار می‌دهد و نیز نگرانی وی را در مورد بنیادگرایی اسلامی بی‌مورد می‌داند.

کشور محبوبانی وزیر امور خارجه سنگاپور از دیگر منتقدان رویارویی تمدن‌هاست. به عقیده او «غرب در دامن زدن به افراط‌گرایی در میان دو میلیارد مردم وابسته به تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی مسئول است.»^{۲۷}

سید حسین نصر ضمن قبول بخشی از نظریات هانتینگتون، در نقد بخشی دیگر از آرای او می‌نویسد «چه ضرورتی دارد که حتی اگر تمدن‌های مختلف وجود دارد، این‌ها همیشه در حال تخاصم باشند... خیلی امکان بیشتر دارد که تمدن‌های سنتی مختلف یا بهتر بگوییم آنچه از این تمدن‌ها باقی مانده است بتواند با اتکا به ارزش‌های معنوی خود با نوعی همکاری و تعاون جلو بر خورد تمدن‌ها را بگیرد.»^{۲۸}

در جای دیگر در نقد آرای او گفته شده است:

«تمدن آمر است نه مأمور. انسان سازنده آن است و آن را بر حسب سرشت، طبیعت و نیازهای خود شکل می‌دهد... نویسنده در نتیجه‌گیری خود خواسته است به غرب هشدار بدهد که در برابر دو تمدن مهم که آنها را کنفوسیوسی و اسلام می‌خواند، چاره‌جو باشد: اولی از لحاظ صنعت و اقتصاد و دومی از لحاظ اعتراض و به‌پاخاستگی. ولی راه مقابله‌ای که پیشنهاد می‌کند، کارساز نیست؛ تنها راه هر چند آرمانی بنماید، تفاهم میان تمدن‌هاست نه تقابل.»^{۲۹}

رویارویی تمدن اسلام و غرب

به‌طور مشخص تقریباً یکصد سال است که

○ برخی از غربیان سلطه‌جو، داروین‌یسم اجتماعی را در قالب‌های دیگری به کار گرفته‌اند که از آن جمله می‌توان از نظریه «غیریت» نام برد.

اما در بین مسلمانان واکنش در مقابل تمدن غربی کم و بیش پایدار بوده و در قالب نهضت‌های مختلف به اشکال گوناگون بروز کرده است: از جنبش عمر مختار در لیبی گرفته تا قیام مهدی سودانی تا اخوان المسلمین و حتی وهابی‌گری تا جنبش نسبتاً مرفقی سلفیه در ایران و پاکستان.

«سلفیه در اصل يك جنبش ضد غربی بود که تلاش می‌کرد از طریق بازگشت به خویش در قالب يك بینش علمی و عملی و نه صرفاً تقلید کورکورانه از گذشته، در مقابل غرب بایستد».^{۳۳}

یکی از پیشگامان در این راه اقبال لاهوری بود. استاد شادروان عنایت می‌نویسد: اقبال با وجود ضرورت سودمندی بیان اصول اسلام در قالب مفاهیم علمی و فلسفی غرب، تمدن مادی و سوداگری غرب را نکوهش می‌کرد. چنانکه در يك جای کتاب خود اروپا را بزرگترین مانع پیشرفت اخلاقی بشر خوانده است. این احساس مهر و کین توأمان در برابر غرب اکنون در مشرق‌زمین پدیده‌های مائوس و صفت بسیاری از روشنفکرانی است که در عین آن که به دانش و فرهنگ غربی دل بسته‌اند از لحاظ سیاسی غرب را به نام دشمن استقلال و آزادی خود محکوم می‌کنند.^{۳۴}

زیرا به قول اقبال لاهوری:

هوشمندی از خم او می‌نخورد

هر که خورد اندر همین میخانه مرد
سرمدار حقیقی نهضت سلفیه سید
جمال‌الدین اسدآبادی بود که بیشتر دست به مبارزه نظری و عملی با «سیاست» غرب زد تا با «تمدن» غرب و برای این مبارزه بازگشت به اسلام را توصیه می‌کرد. بطور خلاصه عناصر اصلی میراث سید جمال‌الدین برای جهان اسلامی به نحو عام و جهان غرب به نحو خاص عبارت بود از: نخست، اعتقاد به توانایی ذاتی دین اسلام برای رهبری مسلمانان و تأمین نیرومندی و پیشرفت آنان؛ دوم، مبارزه با روحیه تسلیم به قضا و قدر و گوشه‌نشینی و بی‌جنبشی؛ سوم، بازگشت به منابع اصلی فکر اسلامی؛ چهارم، تفسیر عقلی تعالیم اسلام و فراخواندن مسلمانان به یاد گرفتن علوم نو؛ پنجم، مبارزه با استعمار و استبداد بعنوان نخستین گام در راه رستخیز اجتماعی و فکری

پرنفوذترین چهره منادی بازگشت به خویش دکتر علی شریعتی بوده است. به اعتقاد او بی‌هویتی و از خودبیگانگی مسلمانان تا حد زیادی ناشی از ورود تمدن غربی به این دیار است و بخشی نیز ناشی از باورهای خرافی و جهل یا به تعبیر خودش «استعمار» است.

وجه تمایز عمده شریعتی و سیدجمال‌الدین در همین است که شریعتی نخست به عوامل داخلی توجه دارد و معتقد است تازمانی که جامعه به حوزه آگاهی نرسد، مبارزه با استعمار نه تنها مفید فایده‌ای نیست بلکه شاید فاجعه‌آفرین باشد: «پیروزی قبل از خود آگاهی فاجعه است.»

جامعه‌شناس معاصر احمد اشرف از زاویه دیگری به مسئله می‌نگرد. به اعتقاد او ورود غرب به ایران که پدیده جدیدی نیست می‌تواند به تقویت هویت ایرانی بینجامد:

هویت ملی و قومی مانند هویت فردی در کشاکش تصور ما از «دیگران» شکل می‌گیرد. ایران در برابر انیران، یونان در برابر بربرها، ایران در برابر توران و عجم در برابر عرب و ترک در برابر تاجیک - و بنابراین خود آگاهی از «هستی» ما با آگاهی از هستی دیگران همراه است. به گفته او: ابداع لقب شاهنشاه ایران و انیران از سوی اردشیر آغاز پیدایش مفهوم ایران بعنوان يك مقوله همبسته سیاسی و دینی و فرهنگی و جغرافیایی تازه است.

از این زمان هویت ایرانی با پادشاهی ایرج در برابر هویت قومی شرق و غرب بنیاد نهاده می‌شود. سلم پادشاه غرب مظهر خردمندی و درنگ و بردباری است؛ تور پادشاه توران زمین، مظهر شتاب و تعصب و دلیری است. ایرج نخستین پادشاه ایران زمین مظهر میانه‌روی است یعنی جامع شتاب و درنگ است. اما عنصر اصلی در شکل‌گیری هویت قومی تنها در نسبت دادن سجایای اخلاقی به خودی و بیگانه نیست بلکه در دشمنی میان آنهاست.^{۳۶}

در اینجا اشرف به يك معنی همان عقیده دیرینه این خلدون در مورد تمدن و عصبیت را مطرح می‌کند که سخت‌کوشی و دشمن‌ستیزی عامل اعتلا و بقای تمدن است. «توین‌بی» نیز به نوعی آن را مطرح می‌کند.

○ میشل فوکو «غیریت»
را یکی از مفاهیم
تبعیض‌گرایانه در جوامع
غربی می‌داند که براساس
آن مخالفان هنجارهای رایج
به حاشیه رانده می‌شوند و
سرانجام از جامعه طرد
می‌گردند.

«همزیستی» تمدن‌ها را به حکم ضرورت یا منفعت لازم می‌دانند. بعنوان مثال نظر آقای دکتر باوند را می‌آوریم:

«در روابط بین‌الملل سیاست تقابل و تخصص بعنوان يك وسیلهٔ تاکتیکی و مقطعی جهت نیل به اهداف و منافع مورد نظر قابل درك است ولی پای‌بندی به آن بعنوان يك استراتژی درازمدت نتایج نامطلوب و در مواردی فاجعه‌آمیز به بار خواهد آورد.»

همان‌گونه که يك کشور در خصوص منافع اساسی و حیاتی و منطقه‌ای خویش حساس است، باید توجه داشته باشد که دیگران نیز در قبال چالش و دخالت در مناطق حیاتی‌شان از چنین حساسیتی برخوردارند.^{۳۹}

عقیده به یک تمدن:

در درون این نحلهٔ فکری گروهی هستند که چندپارگی تمدن را انکار می‌کنند و خواهان همگرایی و همبستگی جهانی‌اند. این نظریه در سراسر تاریخ فلسفهٔ سیاسی و نظریات بین‌الملل طرفدارانی داشته است. شاید بتوان گفت رواقیان نخستین طرفداران این نظریه بوده‌اند. ادیان الهی نیز آنرا مورد توجه قرار داده‌اند. در قرن نوزدهم سن سیمون و مارکس هر دو به آن توجه کردند و در قرن بیستم آندره ساخارف و شمار دیگری از متفکران طرفدار آن بوده‌اند.

ساخارف می‌گوید: همگرایی نه تنها برای بقای نسل بشر ضروری است بلکه به نفع نیازهای ملی نیز خواهد بود.

آلن تورن فیلسوف معاصر فرانسوی بالحنی هشدار دهنده می‌گوید چیزی را که مخصوصاً باید کنار گذاشت دوگانه‌سازی جهان است: «قوانین انیشتین متعلق به دنیای آلمانیها یا آمریکاییها یا یهودیها نیست. اینها در واقع مسایل کاذبی هستند، چون ماهمگی در دنیایی زندگی می‌کنیم که تا حد زیادی واحد و یکپارچه است و همیشه هم اینطور بوده است. هیچوقت ریاضیات چینی نداشته‌ایم که مغایر بار ریاضیات یونانی باشد! پس مسئله این است که امکان ترکیب عام و خاص را در همه جا بشناسیم و از تحلیل و تقلیل یکی از این دو با دیگری از

نتیجهٔ چنین نگرشی این می‌شود که تضادی که غرب با ما دارد موجب غنای ما خواهد شد. این نگرش تفاوت چندانی با عقیدهٔ آن دسته از اندیشه‌ورزانی که معتقدند از طریق اتحادیه‌های منطقه‌ای باید در برابر غرب ایستاد، ندارد:

«ما باید خود را موظف بدانیم که در همکاری‌های منطقه‌ای برای حوزهٔ تمدنی خود اولویت قابل شویم. محور بعدی، موقعیت حوزهٔ تمدنی ماست در چارچوب آسیا. یعنی ما وارد همکاری‌های آسیایی می‌شویم.»^{۳۷} به گفتهٔ چنگیز پهلوان:

«با توجه به حضور تمدن چینی که در آینده نقش مهمی خواهد داشت، ایران باید بتواند دوستی‌های چندجانبه و گسترده‌ای را سازمان دهد تا از موانع موجود بر سر راه بازسازی تمدن ایرانی بکاهد و با تفاهم و با نیروی اقتصادی همکاری‌های منطقه‌ای را سامان دهد.»^{۳۸}

تئوری الحاق به جمع:

مجموعهٔ اندیشه‌های کسانی را که نام بردیم می‌توانیم در روابط بین‌الملل در قالب تئوری «موازنه» مورد ارزیابی قرار دهیم. به تعبیر خود هانتینگتون، موازنه به این معنی است:

تقویت قدرت نظامی و اقتصادی و همکاری با دیگر جوامع غیر غربی در برابر غرب از يك طرف و حفظ ارزش‌ها و نهادهای بومی از طرف دیگر؛ خلاصه، نوسازی نه غربی کردن.

لازم به یادآوری است که شکل افراطی نهضت سلفیه را می‌توان در چارچوب تئوری «انزوا» مورد مطالعه قرار داد که براساس آن برای درمان ماندن از فساد تمدن غرب باید درها را بست و از مشارکت در جامعهٔ جهانی که تحت سلطهٔ غرب است کناره‌گیری کرد. در مقابل دو گروه فوق که طرفدار موازنه یا انزوا هستند، گروه سوم کسانی هستند که عقایدشان در قاموس روابط بین‌الملل در قالب تئوری «الحاق به جمع» مطرح می‌شود و خواهان يك پیوند جهانی هستند و البته خود به گروه‌های مختلف تقسیم می‌شوند. گروهی به این دلیل تئوری الحاق به جمع را مطرح می‌کنند که

○ استعمارگر پیوسته تنور برتری خود و فروتری استعمارزده را می‌تاباند؛ از خود چهره‌ای باشکوه ترسیم می‌کند و از استعمارزده چهره‌ای پست.

اعتراض کرده اند.»^{۴۵}

به هر تقدیر اگر هم تمدن‌ها را به انواع تقسیم کنیم باید پیوسته مشترکات آنها را در نظر داشته باشیم. با این یادآوری، رنه گنون تمدن‌های خاوری را به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱- خاور دور که اصولاً تمدن چینی معرف آن است؛

۲- خاور میانه که معرف آن تمدن هندو است؛

۳- خاور نزدیک که در قالب تمدن اسلامی متجلی است.

باید خاطر نشان کرد که تمدن اسلامی از بسیاری جهات حد وسط تمدن خاوری و باختری است و بسیاری از خصوصیات آن حتی مشابه تمدن باختری در قرون میانه است.^{۴۶}

یکی از نکات جالب این است که تمدن‌های جنوب شرقی آسیا خود را به تمدن غربی بسیار نزدیک کرده اند. در عوض تمدن اسلامی که مشترکاتی با تمدن غرب دارد، از آن فاصله گرفته است. به عبارت دیگر، دوران به هم نزدیک شده اند و نزدیکان از هم دور! تمدن خاور نزدیک از تمدن غربی که در مجاورتش قرار دارد فاصله گرفته و به سمت شرق دور حرکت نموده است. در عوض شرق دور خود به سمت غرب رفته است. گویی حرکتی دوآر در کار است.

اگر موضوع را از حیث حقوقی نیز در نظر بگیریم، می‌بینیم که در بین خانواده‌های مختلف حقوقی یعنی خانواده‌های کامن‌لا، ژرمنی-اروپایی، کنفوسیوسی، سوسیالیستی و اسلامی، دو خانواده حقوقی کامن‌لا و ژرمنی-اروپایی تا حدودی از سنت مسیحی و الهی سرچشمه گرفته‌اند یعنی بر ساقه یک دین توحیدی روینده‌اند و از این حیث با خانواده اسلامی همزاد محسوب می‌شوند و بعد هر دو خانواده از آغاز قرن بیستم و کمی هم بیشتر جای پای در نظام آسیا بویژه هند و ژاپن باز کرده‌اند. حال آن‌که با خانواده اسلامی در بُعد سیاسی رودرروی هم قرار دارند.^{۴۷}

هاتتینگتون می‌گوید: مذهب مهمترین وجه تمایز تمدن‌هاست. در صحنه عمل و در حال حاضر نیز حق با اوست لیکن اگر اصول مذهبی را در ورای جهان سیاست ببینیم، مذاهب آسمانی ادامه تکاملی یکدیگر بوده‌اند و همگی بر این

طریق دیکتاتور سیاسی پرهیز کنیم. دیکتاتور می‌گوید من جهان هستم، پس شمارا، شمایی را که وحشی هستی تمدن می‌کنم.»^{۴۰}

توین بی که معتقد به ظهور و سقوط تمدن‌هاست بر خصلت مشترک تمدن‌ها تأکید می‌کند: «بدیهی است که تمدن‌ها چون دستاورد بشرند، خصایل مشترک دارند.»^{۴۱}

رنه گنون به نوع دیگر بر خصلت مشترک تمدن‌ها تکیه می‌کند. به عقیده او:

«در بعضی دوران‌ها که نزدیکترین آنها به ما قرون میانه است، روح باخت‌زمینی از نظر مهمترین وجوه خود بسیار شبیه به روح خاور زمینی امروزی و بلکه بیشتر مانند روح خاور زمینی دورانه‌های جدید بوده است.»^{۴۲} و باز در جای دیگر می‌گوید:

«تمدن باختری به موجب همان چیزی که این تمدن‌ها را به هم شبیه می‌سازد، با تمدن‌های خاوری شبیه بوده است.»^{۴۳}

فیلسوف نامدار معاصر کارل یاسپرس می‌گوید:

سخن از توالی و جایگزینی تاریخی است نه برخورد. اسپنگلر هشت موجود تاریخی و توین بی بیست و یک موجود را می‌پذیرد. به عقیده اسپنگلر «عمر هر یک از آنها هزار سال است. انسانیت منشأ واحد و غایتی واحد دارد. این منشأ و غایت را ما نمی‌شناسیم و هیچ عملی نمی‌تواند این شناسایی را به ما بدهد. ما آدمیان همه از نسل آدمیم و همه با هم خویشیم و... به دست خدا و شبیه او ساخته شده‌ایم.»^{۴۴}

به قول صائب تبریزی:

پیوسته است سلسله موجهها به هم

خود را شکسته هر که دل ما شکسته است.
به اعتقاد رنه گنون همیشه تمدن‌های گوناگون وجود داشته و هر یک به شیوه‌ای خاص و در جهتی مطابق با استعداد مردم تحول و تکامل پذیرفته است. ولی منظور از وجوه تفاوت و تمایز، تباین و تخالف بین تمدن‌ها نیست، چه می‌توان بین تمدن‌های گوناگون یا اشکال و ظواهر بسیار مختلف نوعی تعادل پیدا کرد.

از این روی «بعضی تاب‌دانگار سیده‌اند که تقسیم نوع بشر را به شرقی و غربی، خاوری و باختری، مطابق و موافق با عالم واقع ندانسته و به آن

○ از دید برژینسکی، سکولاریسم عنان گسیخته حاکم بر نیمکره غربی در درون خود نطفه ویرانی فرهنگ غربی را می‌پرورد. از این رو آنچه برتری غرب را در معرض زوال قرار می‌دهد، همین سکولاریسم است نه رویارویی تمدن‌ها.

اعتقادند که انسانها فرزندان يك پدر و مادرند.^{۴۸} اسوالد اشپنگلر (۱۹۳۶-۱۸۸۰) فیلسوف تاریخ آلمانی الاصل نیز خبر از تحولات تمدنی می دهد با این تفاوت که می گوید بین تمدن ها بر خورد پیش نمی آید بلکه جایجایی صورت می گیرد: «تمدن های بشری همانند موجودات زنده زایش و بالش و مرگ دارند. در فلسفه او واژه های فرهنگ و تمدن اهمیت خاصی دارد. او بر اساس نظریه ادواری تفاوت دقیقی بین این دو مفهوم قایل شده و معانی جدیدی برای آنها ارائه داده است. از نظر وی فرهنگ مرحله زایش تمدن است و مقدم بر آن. و تمدن مرحله مرگ فرهنگ است و مؤخر از آن. تمدن خاتمه است.»^{۴۹}

گوردن چایلدر در انتقاد از کسانی که به چندگانگی تاریخ و تمدن اعتقاد دارند می گوید: «در زندگی بشر اصل پیوستگی سنت های اجتماعی همیشه محفوظ است. بشر امروز وارث تمام قرن هاست و از تجاربی که به وسیله نیاکان او روی هم انباشته شده بهره برداری می کند. لیکن حقیقت غیر از آن است که ما در ظاهر می بینیم. بشریت به جای آن که جامعه واحدی تشکیل داده باشد امروز به اجتماعات متعدد و متمایزی تقسیم شده است.»^{۵۰}

نتیجه:

در پایان این بحث سه امکان را بررسی می کنیم: نخست، این که جهان به سوی نوعی همگرایی و وحدت حرکت کند. این امر ایدآل محسوب می شود و با بینش ما نیز سازگارتر است، مشروط بر آن که مدار او تساهل را از یاد نبریم.^{۵۱} دوم، معتقد به درگیری و تنش میان تمدن ها باشیم. در این صورت باید به این نکته توجه داشته باشیم که تمدن اصیل ایرانی و اسلامی با تمدن غربی دارای نقاط مشترک فراوان است و شاید با این تمدن ما مشکل کمتری داشته باشیم تا با دیگر تمدن ها. این تفکر مورد تأیید بسیاری از اندیشمندان بوده است. آگوست کنت عقیده داشت که بنی آدم اعضای يك پیکرند و همین یکسانی فضای جهانی یکتایی تاریخ را پی ریزی می کند. سوم، اگر عقیده کسانی چون تافلر و گالبرایت

○ جنبش نسبتاً مترقی سلفیه در ایران و پاکستان، در اصل جنبشی ضد غربی بود که می کوشید از راه بازگشت به خویش در قالب بینشی علمی و عملی و نه صرفاً تقلید کور کورانه از گذشته، در برابر غرب بایستد.

فهرست منابع:

۱. «نظریه هانتینگتون از دیدگاه يك اسلام پژوه»، ترجمه مجتبی امیری، اطلاعات سیاسی-اقتصادی شماره ۱۱۰-۱۰۹، ص ۱۴.
۲. دفتر آیام، عبدالحسین زرین کوب، تهران، نشر علمی ۱۳۶۷، ص ۳۲۱.
۳. درباره فرهنگ، تی اس الیوت، ترجمه حمید شاهرخ، نشر مرکز ۱۳۶۹، ص ۱۴.
۴. فیلسوفان جنگ و صلح، و.ب. گالی، ترجمه محسن حکیمی، نشر مرکز ۱۳۷۳، ص ۱۸۹.
۵. جنگ و پادجنگ، آلون تافلر و هیدی تافلر، ترجمه مهدی بشارت، انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۷۴، ص ۳۴.
۶. «تمدن و فرهنگ» پلی کیپی درسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، سال تحصیلی ۵۰-۵۱، ص ۱۷.
۷. لذات فلسفه، ویل دورانت، ترجمه عباس زریاب خوبی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم ۱۳۷۲، ص ۲۳.
۸. محمدعلی اسلامی ندوشن، منبع پیشین، ص ۱۹.
۹. نظریه تمدن، فو کونسا ایوکیشی، ترجمه جنگیز پهلوان، نشر آبی، چاپ اول زمستان ۱۳۶۳، ص ۵۸.
۱۰. آلون تافلر، منبع پیشین، ص ۴۵.
۱۱. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ترجمه احمد آرام، علی پاشایی و امیرحسین آریانپور، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، جلد اول، ۱۳۷۲، ص ۴.
۱۲. «پیوند ابریشمین شرق و غرب»، احمد حسن دانایی، پیام یونسکو، شهریور ۱۳۶۹، ص ۵.
۱۳. «چندگانگی فرهنگی»، داریوش شایگان، فصلنامه گفتگو، دیماه ۱۳۷۲، ص ۴۰.
۱۴. «ما چگونه بر غرب تأثیر می گذاریم»، امید فرهنگ، فصلنامه گفتگو دیماه ۱۳۷۲، ص ۱۳.

۱۵. «فوکویاما و دموکراسی لیبرال»، یان ندروین پیترز، ترجمه پرویز صداقت، اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۷۹-۸۰، ص ۴۲.
۱۶. «برخورد تمدن‌ها»، ساموئل هانتینگتون، ترجمه مجتبی امیری، اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۶۹-۷۰.
۱۷. آنچه خود داشت، احسان نراقی، امیر کبیر ۱۳۵۵، ص ۱۹۷.
- 18, Samih. K. Farsun & Mehrdad Mashayekhi, **Political culture in the Islamic Republic of Iran**, Routledge 1992.
۱۹. چهره استعمارگر؛ چهره استعمارزده، آلبرمی، ترجمه همانا ناطق، خوارزمی ۱۳۵۶ ص ۷۱.
۲۰. «بسانوگرایی در روابط بین‌الملل»، وحید بزرگی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۱۲۲-۱۲۱، ص ۴۴.
۲۱. نقد عقل مدرن، رامین جهانگللو، ترجمه حسین سامعی، نشر فرزاد ۱۳۷۶.
۲۲. اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۶۹-۷۰، ص ۶.
۲۳. همان منبع.
۲۴. «رویارویی تمدن‌ها و سازندگی بشر»، سید حسین نصر، کلک اسفند ۱۳۷۳، ص ۲۲.
۲۵. «نظریه تمدن‌ها از دیدگاه منتقدان»، مجتبی امیری، اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۷۴-۷۳.
۲۶. همان منبع.
۲۷. همان منبع، ص ۳۸.
۲۸. سید حسین نصر، منبع پیشین، ص ۲۴.
۲۹. «کدام رویارویی؟»، محمد علی اسلامی ندوشن، اطلاعات سیاسی - اقتصادی شماره ۷۵-۷۶، ص ۵ و ۴.
۳۰. «چندگانگی فرهنگی»، داریوش شایگان، فصلنامه گفتگو شماره ۲، ص ۴۶.
۳۱. يك سیاره و چهار پنج دنیا، اکتاویویاز، ترجمه غلامعلی سیار، نشر گفتار ۱۳۶۹.
۳۲. بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه ضیال‌الدین دهشیری، امیر کبیر ۱۳۷۲.

۳۳. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، دکتر حمید عنایت، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، خوارزمی ۱۳۶۳، ص ۱۵۲.
۳۴. شش گفتار درباره دین و جامعه، دکتر حمید عنایت، نشر موج ۱۳۵۲، ص ۹.
۳۵. سیری در اندیشه سیاسی غرب، دکتر حمید عنایت، انتشارات جیبی ۱۳۶۳، ص ۱۱۳.
۳۶. «هویت ایرانی»، احمد اشرف، فصلنامه گفتگو شماره ۳، ص ۱۷.
۳۷. «در جستجوی ساختارهای نوین منطقه‌ای»، چنگیز پهلوان، فصلنامه گفتگو شماره ۳، ص ۳۱.
۳۸. همان منبع.
۳۹. «ما و آینده تمدن»، داوود هرمیداس باوند، ماهنامه جامعه سالم دی ۱۳۷۰، ص ۵.
۴۰. «گفتگو با آن تورن»، رامین جهانگللو، گفتگو شماره ۳، ص ۱۶۳.
۴۱. مورخ و تاریخ، آرنولد توین‌بی، ترجمه حسن کامشاد، انتشارات خوارزمی ۱۳۷۰، ص ۳۴.
۴۲. رنه گنون، منبع پیشین.
۴۳. همان منبع.
۴۴. آغاز و انجام تاریخ، کارل یاسپرس، ترجمه محمدحسن لطفی، خوارزمی ۱۳۶۳، ص ۱۴.
۴۵. رنه گنون، منبع پیشین.
۴۶. همان منبع.
۴۷. مقدمه علم حقوق، ناصر کاتوزیان، نشر انتشار ۱۳۷۱، ص ۱۰۵.
۴۸. نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر، رنه دیوید، ترجمه دکتر حسین صفایی، نشر دانشگاهی ۱۳۶۹.
۴۹. فلسفه سیاست، اسپنگلر، ترجمه هدایت‌الله فروهر، وزارت ارشاد اسلامی ۱۳۶۹.
۵۰. سیر تاریخ، گوردن چایلد، ترجمه دکتر احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۹، ص ۱۳.
۵۱. «بیشرفت به کجا»، رژی دبره، ترجمه محمد پوینده، پیام یونسکو تیرماه ۱۳۷۲، ص ۱۱.

○ اقبال لاهوری با اذعان

به ضرورت و سودمندی
بیان اصول اسلام در قالب
مفاهیم علمی و فلسفی
غرب، تمدن مادی و
سوداگری غرب را نکوهش
می کرد. این احساس مهر و
کین توأمان در برابر غرب
اکنون در مشرق زمین
پدیده‌ای مأنوس و صفت
بسیاری از روشنفکرانی
است که در عین حال که به
دانش و فرهنگ غربی دل
بسته‌اند، از لحاظ سیاسی
غرب را به نام دشمن
استقلال و آزادی خود
محکوم می کنند.